

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۴۶	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۰۹/۲۹
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	قیام اماره و اصل مقام قطع			
عنوان فرعی ۳	قیام اماره و اصل مقام قطع موضوعی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

تنبيهات مبحث قیام اماره و اصل مقام قطع طریقی موضوعی را طبق آنچه استاد شهید بیان کرده بودند بیان کردیم و به بحث بعدی منتقل شدیم لکن با تأمل بیشتر دیدیم که ما در تنبیه اول استاد شهید حرف داریم لذا به تنبیه اول باز می گردیم و آن را به صورت مشروح تری بیان می کنیم و اشکالاتی بر آن داریم که خواهیم گفت. مرحوم استاد شهید در تنبیه اول فرمود که آنچه بین اصولیین مسلم است این است که در موارد تعارض بین امارتین یا اصلین، به لحاظ اینکه تکاذب بین امارتین یا اصلین پیش می آید، تساقط می کنند و این تکاذب بین امارتین و اصلین را هم در اصلین و امارتین قائمین مقام قطع طریقی و هم در اصلین و امارتین قائمین مقام قطع طریقی موضوعی جاری می دانند.

استاد شهید فرمودند که تکاذب و تساقط اصلین یا امارتین مبتنی بر آن است که دلیل حجیت اماره و دلیل حجیت اصل را که حاکم بر احکام واقعی می دانیم، این حکومت را حکومت ظاهری بدانیم؛ و چون حکومت ظاهری است، وجود یک حکم واقعی در طول را مفروض می دانیم و این اصل یا اماره می خواهد جایگزین آن حکم واقعی بشود؛ وقتی چنین است، هنگامی که دو اصل متعارض یا دو اماره متعارض وجود داشته باشد، علم به کذب احدهما پیدا می کنیم و چون در طول واقع اند تکاذب می کنند و تساقط می کنند و همین قاعده را اصولیین در اماره و اصل قائم مقام قطع موضوعی نیز جاری می دانند و می گویند در اینجا هم تکاذب و تساقط می کنند چون حکومتش حکومت ظاهری است و این را نیز به محقق نائینی نسبت می دهند که مرحوم میرزا حکومت دلیل حجیت اصل و اماره را هم در قطع طریقی و هم در قطع موضوعی، حکومت ظاهری می داند. استاد شهید فرمودند که حق این است که حکومت دلیل اماره و اصل بر دلیل حکم واقعی در قطع طریقی موضوعی، حکومت واقعی است زیرا دلیل حجیت اماره و اصل در موضوع حکم واقعی تصرف می کند و هنگامی که در موضوع حکم واقعی تصرف کرد، یعنی در حقیقت حکم واقعی دیگری کنار حکم واقعی اولی درست می کند و هر دو می شود حکم واقعی.

بنابراین ایشان در مسأله تعارض و تساقط اصلین و امارتین تفصیلی قائل می‌شوند و می‌فرمایند بنابر آنچه گفتیم دیگر اصلین متعارضینی که قائم مقام قطع طریقی موضوعی شوند، تعارض و تساقط نمی‌کنند؛ زیرا در جایی که حکومت ظاهری باشد، وجود یک حکم واقعی فرض می‌شود و بعد شارع می‌گوید چون به آن واقع دست نیافتی، در عمل به این اصل عمل کن و هنگامی که دو اصل متعارض باشند، تکاذب در آنها به وجود می‌آید در وظیفه عملی؛ اما در اینجا که گفتیم حکومت واقعی است، به معنای این است که شارع موضوع حکم واقعی را عوض می‌کند و در جایی که قطع موضوعی اخذ در موضوع حکمی شده می‌گوید اگر اماره هم قائم شد، من آن حکم را بار می‌کنم [لذا در این صورت تکاذبی بین اصلین وجود ندارد]

مثلاً فرض کنید اگر گفت «ان علمت بعدالة زيد جازت لك الصلاة خلفه»، و اینجا اصل استصحاب قائم شد بر عدالت زید، اگر دلیل حجیت اصل را حاکم بدانیم بر این دلیل و این حکومت را حکومت ظاهری بدانیم، اینجا بین اصلین تعارض پیش می‌آید زیرا حکومت ظاهری است و معنای حکومت ظاهری این است که حکم واقع را عوض نمی‌کند و همچنان موضوع جواز صلاة، عدالت واقعی زید است و اگر دو اصل متعارض داشتیم که این دو اصل متعارض برای احراز واقع آمده‌اند، خب اگر عدالت واقعی زید موضوع جواز صلاة خلف اوست، یا استصحاب عدالت باطل است و یا استصحاب فسق او باطل است؛ زیرا در واقع او یا عادل است یا فاسق؛ لذا این دو اصل با یکدیگر متعارض می‌شوند زیرا یکی از اصلین زید را فاسق می‌داند و دیگری زید را عادل می‌داند و در واقع یا عادل است و یا فاسق و در آنچه در واقع شرط جواز است، عدالت واقعی است پس اصلین تعارض و تساقط می‌کنند. اما اگر بگوییم حکومت واقعی است یعنی وقتی دلیل استصحاب می‌گوید که استصحاب حجت است، دو استصحاب هم که جاری شود، شما می‌توانید به هر دو استصحاب عمل کنید زیرا استصحاب در اینجا حکم جواز صلاة خلف زید را بر عدالت واقعی بار نمی‌کند بلکه بار می‌کند بر اعم از عدالت واقعی و یا عدالتی که ثبت بالاستصحاب؛ و تعبد است و می‌شود هر دو استصحاب جاری باشند و منافاتی ندارد و منافات وقتی بود که موضوع جواز اقتدا، عدالت واقعی باشد اما اگر اعم از عدالت واقعی و ظاهری موضوع جواز باشد، آن دو با یکدیگر متعارض نمی‌شوند.

بنابراین ایشان می‌فرماید اصلین در موارد قطع طریقی موضوعی، تعارض و تساقط نمی‌کنند بر خلاف آنچه بین اصولیین مسلم است.

ایشان می‌فرماید در امارتین معارضتین دو مشکل وجود دارد که موجب تساقط آنها می‌شود. مشکل در اصلین، مخالفت یکی از آن دو با واقع بود اما اگر قطع موضوعی بود دیگر اصلین با یکدیگر تعارض نمی‌کردند زیرا حکم روی واقع نرفته بود؛ در امارتین نیز همان را می‌شود گفت که اگر دو اماره قائم مقام قطع طریقی موضوعی شوند، باز هم دلیل حجیت اماره، موضوع حکم را توسعه می‌دهد و شامل قیام اماره می‌کند و اگر گفت «ان علمت بعدالة زيد جازت لك الصلاة خلفه»، و یا «ان علمت بملك زيد للدار جازت لك الشهادة

علی کون الدار ملکاً له» بعد دلیل حجیت بینه و ید آمد و دلیل حجیت بینه، بینه را قائم مقام قطع طریقی موضوعی کرد ـ یعنی قائم مقام قطع در آنجایی که حکمی بر قطع موضوعی بار است بکند ـ اگر دو بینه قائم شد یکی در عدل زید و دیگری بر فسق زید، طبق آنچه مشهور می گویند، این دو بینه تعارض و تساقط می کنند زیرا زید در واقع یا عادل است و یا فاسق.

اما می تواند کسی بگوید همانطوری که در اصلین گفتید در اینجا هم بگویید حکومت دلیل حجیت اماره بر دلیل حکمی که قطع را در موضوع حکم خود اخذ کرده، حکومت واقعی است یعنی شارع می گوید آنجایی که گفتیم «ان علمت بعدالة زید جازت لك الصلاة خلفه»، حال می گویم «ان علمت بعدالة زید او قامت علیه بینه» و حکم واقعی من جواز صلاة است هم در صورت علم و هم در صورت اقامه بینه؛ و شارع در اینجا می تواند بگوید من حکم را بر بینه بار می کنم ولو اینکه بینه ای بر خلافتش وجود داشته باشد.

لکن ایشان می فرماید در اماره نمی توان به صورت مطلق چنین گفت که چون حکومت واقعی است لذا تکاذب وجود ندارد؛ زیرا نکته تکاذب بین دو اماره دو نکته است نه یک نکته؛ در اصلین نکته تکاذب، مخالفت آنها با واقع بود و اگر کسی بخواهد عمل به هر دو کند موجب مخالفت با واقع می شد لذا نمی شد به هر دو عمل کرد و هر یک از این دو، دیگری را تکاذب می کرد؛ اما در امارتین با اینکه اماره قائم مقام قطع موضوعی می شود و حکومت، حکومت واقعی است، مع ذلک تکاذب پیش می آید زیرا تعارض بین امارتین تنها تعارض به دلیل مخالفت با واقع نیست بلکه علاوه بر آن موجب دیگری بر آن وجود دارد که آن این است که در امارات، مثبتات حجت اند ـ اما در اصول مثبتات حجت نیستند ـ لذا گاهی می شود لازمه حجیت یک اماره، کذب اماره دیگر است؛ نه فقط به لحاظ مخالفت با واقع بلکه خود اماره، اماره دیگر را تکذیب می کند مثلاً اگر دلیلی قائم شد قطع به یک مطلبی موضوع حکمی است، و دلیلی دیگری قائم شد بر اینکه قطع به خلاف آن مطلب، موضوع خلاف آن حکم است، مثلاً قطع به اعلمیت مجتهد، موضوع جواز تقلید مجتهد شد و حکم دیگری گفت قطع به عدم اعلمیت مجتهد، موضوع عدم جواز تقلید مجتهد است؛ این یک نوع تعارض در امارتین است. نوع دیگر تعارض این است که حکمی مترتب بر قطع به شیئی شود بدون اینکه قطع به خلاف آن شیء، موضوع حکم مخالف آن حکم اول باشد و فقط گفته «اذا قطعت باعلمیت مجتهد جاز لك تقلیده» و دیگر نگفته «ان علمت بعدم اعلميته لم یجز لك تقلیده».

شهید می فرماید بین این دو نوع تعارض باید تفصیل قائل شد؛ در مورد اول تکاذب بین امارتین به دلالت التزامی آنها حاصل می شود یعنی اماره ای که قائم بر حکم اول می شود ـ در مثال اماره ای قائم بر اعلمیت مجتهد می شود، حکم جواز تقلید آن مجتهد را بار می کند، در اینجا لازم قیام اماره بر حکم اول، تکذیب آن اماره ای است که بر آن حکم دیگری قائم شده است و بالعکس؛ یعنی در اینجا تکاذب در لازمین پیش می آید و چون تکاذب در مدلول التزامی آن دو پیش می آید، باز هم تکاذب امارتین پیش می آید منتهی این تکاذب

امارتین ناشی از این نیست که این امارتین منجر به سقوط واقع یا مخالفت با واقع می‌شوند؛ بلکه ناشی از تعارض بین مدلولین التزامین این دو اماره است.

اگر این طور نباشد یعنی اماره‌ای قائم بشود بر موضوع یک حکمی که خلاف موضوع آن حکم، موضوع حکم مخالف حکم اول نیست، اینجا دیگر تعارض بین امارتین و تساقط آنها لازم نمی‌آید و ما در اینجا قائل می‌شویم که هر دو اماره ممکن است قائم مقام قطع طریقی موضوعی شوند.

### اشکال بر کلام شهید صدر

ما سه اشکال بر این فرمایش استاد شهید داریم؛ گفتیم در تقریر آقای هاشمی کلا این تنبیهات را حذف کردند؛ شاید ایشان متوجه این اشکالات شده لذا در دوره بعد که دوره مرحوم آقای هاشمی بوده این تنبیهات را حذف کرده و این تنبیهات در تقریر آقای حائری آمده که مربوط به دوره اول درس شهید است.

### اشکال اول

اولین اشکالی که بر این مطلب داریم این است که اینکه شهید فرمودند حکومت در مواردی که قطع ما طریقی موضوعی باشد، حکومت واقعی می‌شود را قبول نداریم و ما مبنای میرزا را تأیید می‌کنیم که اگر قطع طریقی باشد - چه طریقی محض و چه طریقی موضوعی - حکومت، حکومت ظاهری است و نمی‌تواند حکومت واقعی باشد.

نکته‌اش این است که هنگامی که قطع، قطع طریقی بود، دلیل حجیت اصل و اماره که اصل و اماره را قائم مقام قطع طریقی می‌کند - چه این طریقی بودن، طریقی بودن محض باشد یا موضوعی باشد - چون طریقی است، پس وجود یک واقعی که قطع طریق به آن است فرض شده است لذا دلیلی که می‌آید اماره و اصل را قائم مقام قطع می‌کند حتی اگر قطع موضوعی باشد، اصل و اماره را جایگزین قطعی می‌کند که این قطع طریق به یک واقع قبلی است یعنی در اینجا دلیل اماره و اصل، وجود یک واقع را مفروض می‌دارد ما دومی که قطع، قطع طریقی است ولو اینکه موضوعی باشد.

به عبارت دیگر وقتی قطع طریقی است دلیل حجیت اماره و اصل، آن دورا جایگزین قطع کاشف می‌کنند، کاشف از چه؟ کاشف از یک واقع! بنابراین این اماره و اصل نمی‌توانند در واقع تصرف کنند و واقع مفروض است زیرا قطع، قطع طریقی است و معنای قطع طریقی یعنی وجود یک واقعی که قطع کاشف از آن است.

اگر قطع بما هو صفة محض موضوع حکمی واقع شود، بعد دلیل اصل و اماره را جایگزین آن می‌دانست، در اینجا تصرف در واقع بود و حکومت واقعی می‌شد اما اگر دلیل اماره و اصل، اماره را جایگزین قطع طریقی کنند، یعنی قطعی که قبل از اماره و اصل، کاشف از یک واقعی است؛ خود اینکه دلیل اماره و اصل، اماره و اصل را جایگزین قطع بما هو طریق می‌کنند - ولو طریق موضوعی - معنایش این است که در طول واقعند، نه در عرض واقع؛ پس حکومت نمی‌تواند حکومت واقعی باشد زیرا در عرض واقع نیست بلکه در طول واقع

است. بله اگر قطع، قطع صفتی محض بود و هیچ نحو از طریقت آن لحاظ نشده باشد می توان گفت این حکومت حکومت واقعی است.